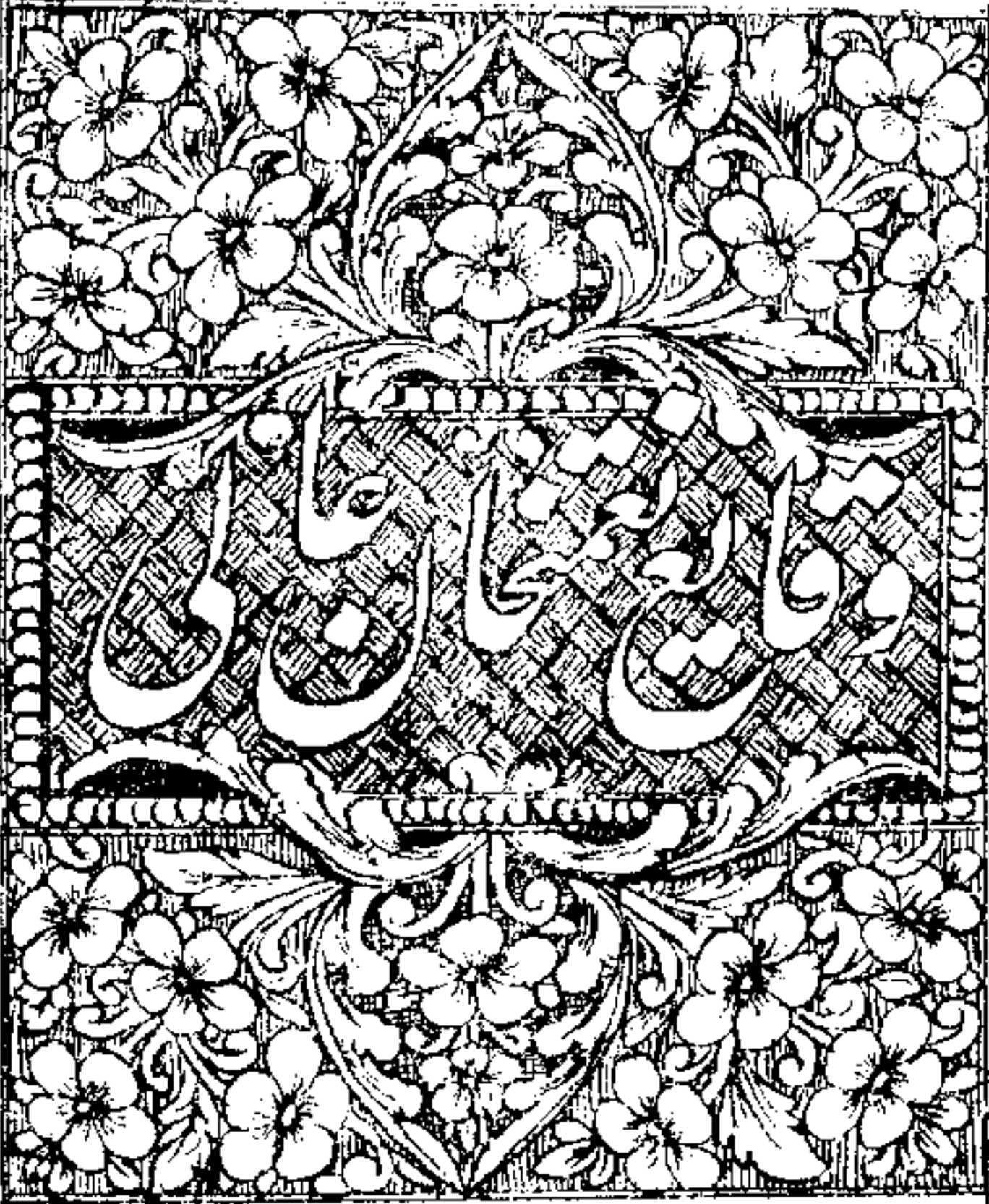




بخوان و شناس که در میان
مخبرین و مصلحین و زمان



در طبع می‌شود که در این
طبع می‌شود که در این

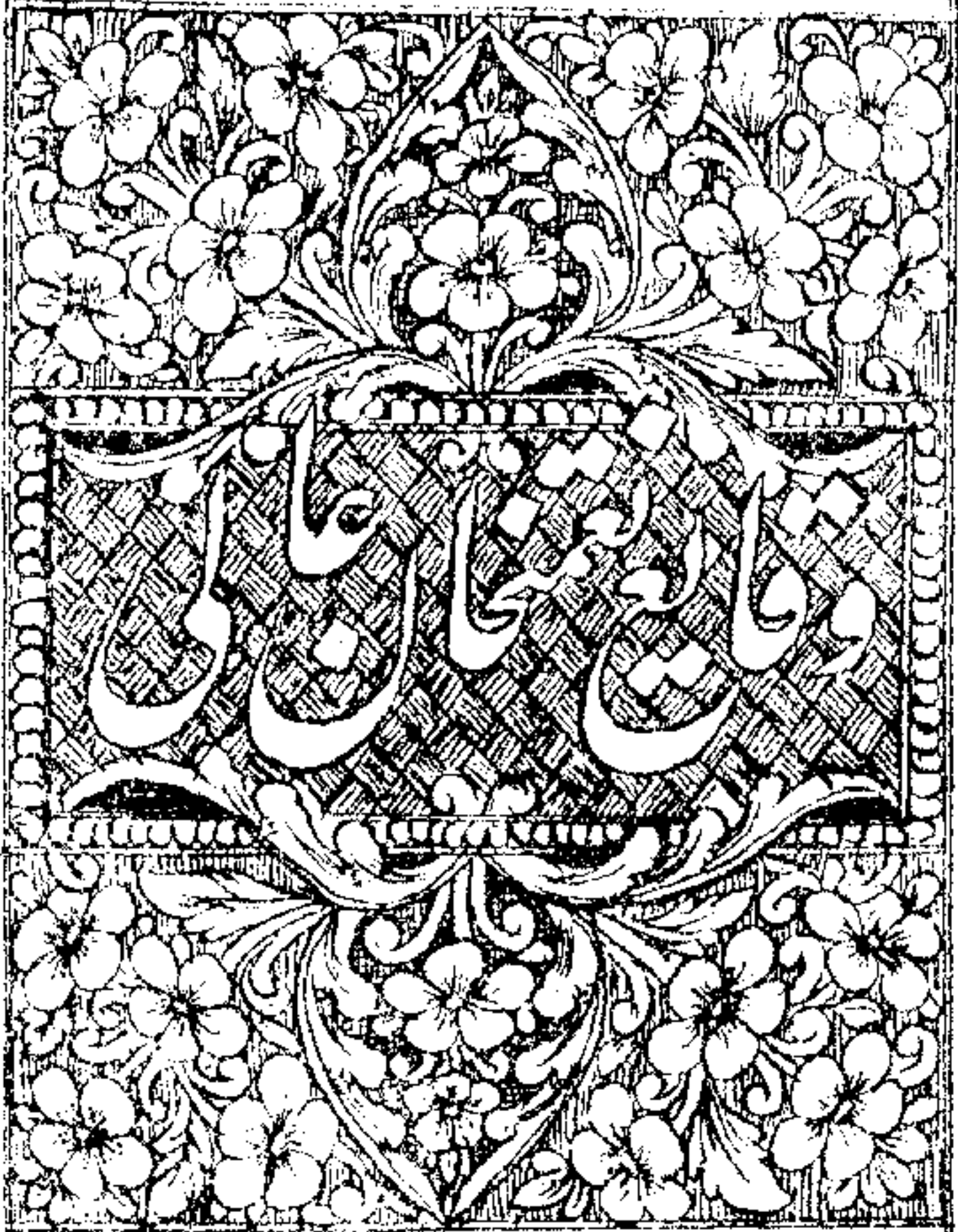
۴۰

اطلاع۔ اس مطبع میں ہر علم و فن کی کتب کا ذخیرہ مسلسل وار فرودخت کے لئے موجود ہے جسکی نہرت مطول ہر ایک شائق کو چھاپے خانہ سے مل سکتی ہے جسکی معائنہ و ملاحظہ سے شائقان اصلی مالات کتب کے معلوم فرما سکتے ہیں قیمت بھی ارزان ہے اس کتاب کے ٹیبل پریس کے تین صفحے جو سادے ہیں اور میں بعض کتب اخلاق و موعظت و تصوف فارسی وغیرہ درج کرتے ہیں تاکہ مسافرن کی یہ کتاب بہت سود مند ہو۔ اور بھی کتب موجودہ کارخانے سے قدر و انون سے آگاہی کا ذریعہ حاصل ہو۔

بہارستان جامی۔ بچو اب گنگستان ہندی
خارستان۔ بخشی امیشکل گنگستان از طوائف
لؤلؤں کج جامی۔ نکات دلپسند طوائف و فضائل جامی
بوستان دو مصرعہ۔ تصنیف شیخ سعید
بقلم جلی۔
ایضاً۔ دو مصرعہ۔
ایضاً۔ دو مصرعہ متن و حاشیہ میں تین مصرعہ ہیں
ایضاً۔ دو مصرعہ مطبوعہ مطبع علوی۔
فرہنگ بوستان۔ نو تالیف از سیلاب حسن صاحب
بوستان۔ خوب قلم بسیار جلی۔
ثنوی شاہ شرف از شاہ ابو علی قلندر
عارفانہ مضمون ہے۔
ثنوی مثنوی مولوی روم۔ مولانا
حلال الدین رومی کی تصنیفات سے ہے چہر
دفتر تصنیف مولانا ادر دفتر مفہم لمحقہ مولوی انیس
بقدر ضرورت خواہشی بھی ہیں چار مصرعی
نہایت خوشخطی چھپی ہے۔
شرح مثنوی مولانا روم۔ از تصنیفات

کتب اخلاق و موعظت و تصوف فارسی
گنگستان نشتر۔ شیخ سعید شیرازی۔
ایضاً۔ کاغذ رنگین عمدہ۔
ایضاً۔ متوسط قلم۔
ایضاً۔ نہایت پر قلم در واضح و خوشخط۔
ایضاً۔ خوب قلم کاغذ سفید ولایتی عمدہ
و کاغذ رنگ صافی۔
تضمین گنگستان۔ از مرزا آفستہ۔
فرہنگ گنگستان۔ تصنیف مولوی
عبداللہ الموسوی۔
گنگستان مترجم۔ ترجمہ لفظ بلفظ ہوا ہے۔
شرح گنگستان۔ مصنف مولوی محمد اکرم خان
ایضاً۔ سے بہر یا من رضوان تصنیف
مولوی محمد ریاض علی صاحب۔
ایضاً۔ سے بہر فیابان۔ از حضرت مولانا
سراج الدین علی خان آرزو۔
ایضاً۔ بہرید۔ مصنف سید رزاق بخش۔
گنگستان حکیم خاقانی بچو اب گنگستان سے قابل

و صفا مکه و مکا فضا ظار و زمان
بچون عین نون و نون عین



و صفا مکه و مکا فضا ظار و زمان
بچون عین نون و نون عین

وقائع فتح قندهار

در روز بیستم ماه ذی قعدة سن ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار

اول بر روی راجع و در طی مسافت عاقل از دور پهلای
نمایان شده با شماره ابر و ظاهر نمود که کلید قلعه بدست
آورند تا نیا ^{بسته} راکب ^{کافه} شهابی ^{نایب} در رسید و خبر
بسیار پیش منجم رسانید که قلعه را فتح کردند و در وقت بعد اونی او کوزه
آخری تهر سیران جالاک همچو آنکه سوار نیاید که چون افلاک دیده
من الشمس و امین من لاس و انمو و ند که نستع قلعه جسدان
والشمس والقمر والنجوم مستحقات آه مریه ^{تثابه} گود
و ضبط حصار و رودست اولیاد نصرت مدار به نخواست
تو لى الملائک من تناء محکم شد در آن آن که به
با بیان نواسه این نوید بلبان ^{منه میان} رسید
بود و سخنج گوش سامعان سخن سخج پرواز ^{نفسه}
مژده گردیده نعلخانه نوبت از نقاره خانه و غریبه
کوس و کور که شاد بانه به نواز ^{شش}

در روز بیستم ماه ذی قعدة سن ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار

در روز بیستم ماه ذی قعدة سن ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار در روز ۱۱۷۰ قمری در روز دوشنبه مورخ ۱۸۰۲ میلادی در شهر قندهار

نوایای لفظی ...
نام استقامی از توفیق ...
در دین و دنیا ...

در دنیا و دوزخ بخش نام دارد ...
برای یکایک ایشان شایسته ...
دفع هر سبکی که بپایند ...
دفع هر گمراهی که در ...

تکلم گویسون از روی ...
تکلم بر محض مومنانی که ...
عقل بر حق بود و از ...

مینیو ایان نمکده انتظار برخاست و غبار کدورت و کدورت
بشدت وزیدن نسیم نفس سرناچی و کرناچی در فضایی خاطر
با دوی نوروان دشت اضطراب فرو شست مرصع
هی همی چه شستنی چه برخاستنی به سبحان الله نیدا نم فر
کرنا می تمثال یوم یین فی الصور بود که مردگان کور نمود
فرورنگی رازنده میاخذ یا طنطنه کوس تاویل کسیر الوعد
بمکده که خفتگان بستر از کار افتادگی را بیدار میکرد
الخطیمة اللتر عجب شکوهی و طرفه انبوهی برورد دولت سر
امتفاق افتاد از هر طرف زرین قبائی همچو برت از جا
بر قلعیان می خندید که یخطف ابصار هم و از هر سو
نمدپوشی مانند ابره بر برداشتن گنج و گوهر بخزان
قلعه می دوید که تحملون او زار هم بر حال منشأ
انجاف این فرحت و سرورد مبدار ارا هسترا

منظران زنی ساحت سکر زین فی ...
عقل بر حق بود و از روی ...
تکلم بر محض مومنانی که ...
دفع هر گمراهی که در ...

دفاع نفسی حال
کار و دین در وقت ...
خنده مسخورد ...
سوفتوارند ...
برای باران و جبار ...
کافی از خاک برز ...
کافی از خاک برز ...
کافی از خاک برز ...
کافی از خاک برز ...
کافی از خاک برز ...

در دنیا و دوزخ بخش نام دارد ...
برای یکایک ایشان شایسته ...
دفع هر سبکی که بپایند ...
دفع هر گمراهی که در ...

این آیه در شأن
مناجات اول ایمان آورده
بسیگر و بیشتر نازل شده
انرا براد قضا عازی و مجاهد
کرام غرالی است که در این
بیتش می کاره جبهی بود
که غایبان فوج شای درین
الراهن علی علیها کلام بود
شماران آیه که در این
بنابرازی است که در این
مسئله است و در وقت
و نیز درین همین است
راج بود ابوبکر است
شماره دولت و قاری بود
که در این صید باد و غرض
نیکی راج شای و در این
سکه است که در این

وَ يُكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ غَازِيَانِ وَ سِنْدَارِ
و باشد مردم چون پنداره بر آگند
و مجاهدان تور شمار هر جا که سروران ابواکسن قبیح الطوار
رایا نمند گشتمند اُقتلوهم حدیث و حدیثی هم فراموش نشده
خودش را دوست و گردان بستند
آزله از یاد زفته الحال بنا بر تخریب بنامی قلع که غاری
خان بهادر فیروز جنگ نوامی در سبغی فی خوابها بعمل
آمروه بنده را بخفتور بر نور فرستاده مبارکباد فتح عرصه داده
و جمهور سبندگان که اخلاص شان فاتحه قلع شده زبان تنبیت
اِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا گشاده حضرت نعل سجانی خلیفه الرحمان
هنوز بر سجاده بو و زند که محراب نمایان شد سجد و شکر او نمودند
باشاره اصلین فیض منبج چند نوبت حکم بنواختن نوبت
فرمودند سواری و پوشش خاص فی الحال مانند نصرت
و اقبال حاضر آمدند و استداوز مان چون لب زمان حاضران
در روز ۱۲

و این فیض است که در این
بیتش می کاره جبهی بود
که غایبان فوج شای درین
الراهن علی علیها کلام بود
شماران آیه که در این
بنابرازی است که در این
مسئله است و در وقت
و نیز درین همین است
راج بود ابوبکر است
شماره دولت و قاری بود
که در این صید باد و غرض
نیکی راج شای و در این
سکه است که در این
توضیح تا هر آن
توضیح تا هر آن
توضیح تا هر آن

در روز ۱۲
مناجات اول ایمان آورده
بسیگر و بیشتر نازل شده
انرا براد قضا عازی و مجاهد
کرام غرالی است که در این
بیتش می کاره جبهی بود
که غایبان فوج شای درین
الراهن علی علیها کلام بود
شماران آیه که در این
بنابرازی است که در این
مسئله است و در وقت
و نیز درین همین است
راج بود ابوبکر است
شماره دولت و قاری بود
که در این صید باد و غرض
نیکی راج شای و در این
سکه است که در این

الف زنجانی و دولت
 بسم الله الرحمن الرحیم
 جگر کشتار و کنگر و خلاق زین
 کافرا انقدر هم بدست دار اولی
 ایضا و انقدر با زبان
 بیعتی که در این زمانه
 غنا و جانی بسیار با دست
 واقع نمون از انان

اگر گنجانی و نور تنیست قاضی القدر خلق بسعادت خم شدن
 در تسلیم مبارکباد سر بلندی یافت که زمین بروست آسمان
 پشت دست زود و چندان نشای سرور پر زور افتاد که
 توبه پاست پر شکست زود هشیار پهلور بر بست

قصیده

نویز فتح و ظفر چون بباد شاه رسید	نوا می عیش طرب تا بهر ماه رسید
ز غنچه گدوش طایمک بر آسمان کز شد	ز بسکه نعره شتابان و لاله راه رسید
شگفتگی ز تبسم خنده منجر شد	گذشت باز از نیم بقاه قاه رسید
بصحتی شده مشغول هر یکی طرفی	که کیف شادمانی و چون بگاسید
یکی بجهت که فال نیست آمده راست	تمام شد غم دل حالت رفاه رسید
یکی ببنگ خواب نیست گشته در	گذشت حکمت ایام غر و جاه رسید
یکی بشرط که فرست کوی تا و بی	توان بعصره چلور زیاده و ماه رسید
یکی دو اندر پی ساربان خود قاصد	که خلعتی و بهمت گزشت نگاه رسید

افش رود و نشود هم آقا القادر
 سلامیان کشید که صبح اسیر
 اگر گنجانی آسمان را بر دست
 زمین زینت از زینت خودان
 فزون کنایه از اینچه خودان
 اعراض بجای از اینچه خودان
 توفیق آن ظاهر و غایب است
 بر توبه از تقصیرات سرور است
 هر چه نفسی با او سرور است
 نظیری آید بخانه لفظان و سرور
 اگر بود مسرف خوانند دل
 بر عدم وقوع سرور دارد
 در این دنیا بی باقی و اوان
 و عین که یعنی یا فخر و انان
 بین تقدیر زود بهاد و همی انان
 خانه نه زود که یعنی ملک
 حکم بکلوزدن کتاب از برای
 کردن وصال و قد بر دیده است
 درین فقه و درین از انان
 که آقا با غافل بودند از انان
 با او تسلیم انان از انان
 همه بخیرند و در انان
 شده از خوشی اول تبسم بود
 لایه لایه آن بنده و تقوا را
 لایه لایه آن بداران بنده
 قاه قاه خنده انان طرازی
 سلسله در یعنی بنده طرازی
 در این ادق است هر انان
 این مگر از این صفت

درین ادق است هر انان
 این مگر از این صفت

این معنی بنیاط داشت که عارسان حصار چون بخت خویش
 بیدار نباشند آنگاه پرسائی خرد خروده سناس و دوسه نزد با
 استوار تر از رای محکم اسباب گنند چند دراز تر از عمر خضر و
 ایاس همراه گرفته از اتفاق عساکر و افواج آن بهادر و بیبا
 همچو دریای موج روان شد و هنگامی که آن سردار
 ذوالاقتدار و پلنگ شور شعار بیای حصار نزدیک رسید
 در دامن کوهی مانند شکی با کمال پایداری استقامت در زید
 و دوتن از دلیران حقیقی و بهادران واقعی پا بر نزد بان
 گذشته و دست در دامن جرأت زوده سراز چاک
 گریبان کنگره حصار بر آوردند چون دیگر نزد بانها
 همچو عمر آنها از رسیدن آنجا کوتاهی کرد و متلاطم
 گنند با بر دروازه حصار استوار کردند تا دیگران نیز بالا
 بر آمده قلگیان را بزیر تیغ بیدار تیغ کشیدند و سرداران

دفاع نغمان

این معنی بنیاط داشت که عارسان حصار چون بخت خویش
 بیدار نباشند آنگاه پرسائی خرد خروده سناس و دوسه نزد با
 استوار تر از رای محکم اسباب گنند چند دراز تر از عمر خضر و
 ایاس همراه گرفته از اتفاق عساکر و افواج آن بهادر و بیبا
 همچو دریای موج روان شد و هنگامی که آن سردار
 ذوالاقتدار و پلنگ شور شعار بیای حصار نزدیک رسید
 در دامن کوهی مانند شکی با کمال پایداری استقامت در زید
 و دوتن از دلیران حقیقی و بهادران واقعی پا بر نزد بان
 گذشته و دست در دامن جرأت زوده سراز چاک
 گریبان کنگره حصار بر آوردند چون دیگر نزد بانها
 همچو عمر آنها از رسیدن آنجا کوتاهی کرد و متلاطم
 گنند با بر دروازه حصار استوار کردند تا دیگران نیز بالا
 بر آمده قلگیان را بزیر تیغ بیدار تیغ کشیدند و سرداران

و دست در دامن جرأت زوده سراز چاک
 گریبان کنگره حصار بر آوردند چون دیگر نزد بانها
 همچو عمر آنها از رسیدن آنجا کوتاهی کرد و متلاطم
 گنند با بر دروازه حصار استوار کردند تا دیگران نیز بالا
 بر آمده قلگیان را بزیر تیغ بیدار تیغ کشیدند و سرداران

وقایع امتحان عالی

در اخبار بعضی از دستگیر شدگان و تفصیلات در مقامات و اقتضای امر و غیره

و بلاغتی که در این امر و غیره

که در این امر و غیره

ارواح را از فراع اجساد بمو و ای و التنازعا غرق
بسمتی بیرون کشند قضا را سگی از فراز فضیل بانداز جود
لاشی چیت که از کشتگان روز گذشته در خندق
افتاده بودند راه می جست که خود را بنحاک اندازد با
دوشیر همیشه شجاعت دو چار شد از انجا که شیهه او

که در این امر و غیره

که در این امر و غیره

که در این امر و غیره

ضرب المثل است که قال احدی تعالی غروب
مگثل الکلب ان لحمل علیه یلهبیت اوتترک له یلهبت
آغاز فریاد کرد و چند آنکه حارسان برج بیدار شده کار با
زنگان ساختند و بالای کار رفتن میسر نشد همین دیده بانان
دیگر در آن گرمی هنگامه شعله اراز جا بسته شرآسا هر سو دیده
چراغ و مشعل برافروختند چون بران ظلمت ستارگان روشن شد آتش
فتنه کبیبتر چندی هم شعله شمع نزدیکت که بالا گیر و سرشته
قلعدری از دست نداده بر بدین رشته های کند قطع رشته حیات

که در این امر و غیره

که در این امر و غیره

که در این امر و غیره

که در این امر و غیره

و در بعضی از اینها و غیره

تمام آنجا که در نیمه راه بودند نمودند جمعی از سرگذشتگان را
که با برزوبان داشتند بجهت سوختن دامن حق با صیغها ساز
طرف آتش سنی بکار برده هر سره که در توب پنهان کرده بودند
از سره پشت گرخیگان نمایان ساخت و زان فلک غلط انداز
عجب سره بطاس انداخت و دوشی که آن شمشیر از می شمشیر
سوار زود بود بمحال زیاد گواه های نفنگ باخت اما صد فرین
بر شوکت آن سرگروه با مذ بیر و هزار تحسین بر سرعت آن
سبازر و لیر که نقاره نواخته از آنجا مراجعت کرد و مانند
صد از کوه فوراً برگشت و الا چنان که رفیقان میباک
وران مکان خطرناک دی را تنها گذشته پیش رفته بودند
اگر محصوران زیاد و رگم بخت و مستحصران ست ای دل سخت
بقتضای سست قلن بعم فعی کالی آرا و استند تسو۳ در پناه سنگ
قباحتی میکردند حیث بود دیگر جسر بر او رسید اگر کن

تمام آنجا که در نیمه راه بودند نمودند جمعی از سرگذشتگان را
که با برزوبان داشتند بجهت سوختن دامن حق با صیغها ساز
طرف آتش سنی بکار برده هر سره که در توب پنهان کرده بودند
از سره پشت گرخیگان نمایان ساخت و زان فلک غلط انداز
عجب سره بطاس انداخت و دوشی که آن شمشیر از می شمشیر
سوار زود بود بمحال زیاد گواه های نفنگ باخت اما صد فرین
بر شوکت آن سرگروه با مذ بیر و هزار تحسین بر سرعت آن
سبازر و لیر که نقاره نواخته از آنجا مراجعت کرد و مانند
صد از کوه فوراً برگشت و الا چنان که رفیقان میباک
وران مکان خطرناک دی را تنها گذشته پیش رفته بودند
اگر محصوران زیاد و رگم بخت و مستحصران ست ای دل سخت
بقتضای سست قلن بعم فعی کالی آرا و استند تسو۳ در پناه سنگ
قباحتی میکردند حیث بود دیگر جسر بر او رسید اگر کن

تمام آنجا که در نیمه راه بودند نمودند جمعی از سرگذشتگان را
که با برزوبان داشتند بجهت سوختن دامن حق با صیغها ساز
طرف آتش سنی بکار برده هر سره که در توب پنهان کرده بودند
از سره پشت گرخیگان نمایان ساخت و زان فلک غلط انداز
عجب سره بطاس انداخت و دوشی که آن شمشیر از می شمشیر
سوار زود بود بمحال زیاد گواه های نفنگ باخت اما صد فرین
بر شوکت آن سرگروه با مذ بیر و هزار تحسین بر سرعت آن
سبازر و لیر که نقاره نواخته از آنجا مراجعت کرد و مانند
صد از کوه فوراً برگشت و الا چنان که رفیقان میباک
وران مکان خطرناک دی را تنها گذشته پیش رفته بودند
اگر محصوران زیاد و رگم بخت و مستحصران ست ای دل سخت
بقتضای سست قلن بعم فعی کالی آرا و استند تسو۳ در پناه سنگ
قباحتی میکردند حیث بود دیگر جسر بر او رسید اگر کن

دفعه نخست خان کاک
 یک
 مردی است که در
 دیوارهای آن
 کاشیها را
 از مملکت
 برده است
 و در آنجا
 کاشیهای
 بسیار
 را
 کاشیده است
 و در آنجا
 کاشیهای
 بسیار
 را
 کاشیده است

چنین جوانی چه قدر با ایستی گشت و این محض عنایت است که
 حاسدانش میگویند از آواز نقاره کشک که چنان قلعه آگاه
 ساخت و بدر دستغفرا شد آنچه سخن است هر چه کرد آن سگ
 کوه این چه کرد و معنوی این سخن سخن جامه سوسان است که خبر
 آوردند که ابوالحسن قبیح کرد و در طوق طلا و قلاه و مرغ
 و جل زرتار بخت آن سگ مقرر داشته و نام سه طبقه بر
 گذاشته از حماقت میگویند که این پنج کمی نکرد بهر حال
 چون وظیفه و قانع نگار مثبت جمیع احوال و ضبط تمامی
 مقال است بقلم داده میشود پوشیده نهانند که احوال هر یک
 اردوی مملی چه شیخ و چه شتاب چه اعلی چه ادلی گاهی مقرب
 نجوت و گاهی منسوب بز جانم کالی موت قیهار کالی پی
 مگر طفلان بیباک بی پروا و کووگان از بیم و امید مبر او آن
 و بازی بر زده با ستین استغنا و بی نیازی گرد ملال

این سخن است که در مملکت کاشیها را
 کاشیده است و در آنجا کاشیهای
 بسیار را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای بسیار
 را کاشیده است

دفعه دوم
 یک
 مردی است که در
 دیوارهای آن
 کاشیها را
 از مملکت
 برده است
 و در آنجا
 کاشیهای
 بسیار
 را
 کاشیده است
 و در آنجا کاشیهای
 بسیار را کاشیده است

دفاع نعمتیا تعالی
که در دو چشم خود
مستحق است که از
سوی کسب آن
نظر او را بر
ابو الحسن است
در وقت
بغضت
رسان
که در وقت
بغضت
رسان
که در وقت
بغضت
رسان

منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است

از چهره آمال می افشاند و قلمه نصاب فرا گرفته بخاطر
خورسند و آواز بلند و مرکب نشاط و دلستان انبساط ^{منجوا}

انچه بگوش رسیده هوشش هم میرسد ^{قطعه}

فعل فعل فعل فعل فعل
نگر او کند رحم بر فوج شاه
ندامم چه شد حصه این سپاه
که سردار بگریخت از زنگاه
ولی گاه با اشک و گاهی آه
چو دیوار این قلعه بی آشتباه
که از دو بار دست گشته سپاه
پراز مزده زیر و زبر در سه ماه
کشیف و عفن از هجوم سپاه
بفعل آمد این جا و عید آنکه

سخن را بود در تقارب قبول
آه است اندر رحمان خدای
رحم است و عفار آمرزگار
تکلم بیاموز و اعلم بدان
تکلم سخن گو و قل حرف زن
حصین و متین محکم و استوار
سما و فلک چیست هفت آسمان
بود ارض و غیر از زمین آنکه شد
محل مکان و موانست جا که
سفر و وزخ و نار آتش ولی

که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است
منشأ آنست که در وقت
دفاع و شکر است

از زمین پادشاه پادشاه
دو کوه در آن
از زمین پادشاه پادشاه
دو کوه در آن
از زمین پادشاه پادشاه
دو کوه در آن

نصیب کسی که جدا شد از شاه
خدا ز آفت بان دارد نگاه
همه شد ز آسیب گور تباه
همه زخم خورد دست در جنگ گاه
همه گشته بر فقر و فاقه گواه
مساوی شده هر دو از عدل شاه
غنی میشد زود هر دو از نخبه راه
نه این پشت او را نه او را نگاه
جدا گشته از همه گرساله ماه
شکست از همه محاسب بیگناه
که در خواب بیند کسی گاه گاه
بدان ضحک و خندان بران قاقاه
چو این قطعه خواندی گو و او اه

چو جنت بهشت آخرت آن سرا
نختران عقب پاشنه چل پا
ریشش قفاجیره و وجه رو
بر و جاره دست حلقوم نا
شفقت لب لسان چه بان هم نا
غنی مالدار است و مسکین گدا
بغیر استراست و جبرس چه نا
فرس سپ زین سرج اماند
رجل مرد و مرأة زن و زوج حنیت
کران عود بر لبط ترخم سرود
ولی صبح چنگست فرمار عما
ملک بادشاه جیش لشکر بود
کلام و عبارت سخن شومیت

سازند و در آن
فرزند و در آن
همه شد ز آسیب
همه زخم خورد
همه گشته بر فقر
مساوی شده هر دو
غنی میشد زود
نه این پشت او را
جدا گشته از همه
شکست از همه
که در خواب
بدان ضحک و خندان
چو این قطعه
نصیب کسی که جدا شد از شاه
خدا ز آفت بان دارد نگاه
همه شد ز آسیب گور تباه
همه زخم خورد دست در جنگ گاه
همه گشته بر فقر و فاقه گواه
مساوی شده هر دو از عدل شاه
غنی میشد زود هر دو از نخبه راه
نه این پشت او را نه او را نگاه
جدا گشته از همه گرساله ماه
شکست از همه محاسب بیگناه
که در خواب بیند کسی گاه گاه
بدان ضحک و خندان بران قاقاه
چو این قطعه خواندی گو و او اه

از زمین پادشاه پادشاه
دو کوه در آن
از زمین پادشاه پادشاه
دو کوه در آن
از زمین پادشاه پادشاه
دو کوه در آن

در حال نعمت خان عالمی

و غیر آن بیخبر عالمی است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

شاید خدعه عوت است بخان سرخه می
بفتح و غم زبیر
لیک آن وقتیکه کار افتد بدیوان
سکوشش صدا از کلمات فری بر
همچو تدبیرات و تخیلات در یکا کن
میکنند دنیا عمل روز قمر بنی تن
تاج و و سیم اشرا کلمین باشند

افتر اوز و بهتان فال خواب اجکا
دا و مروت
من من ما والی حتی و فی جر میکند
لام امر و لا وان لما و لم شد جر خم
کان صا راج مسمی فعال ناقص نم
مال و ان دکن چون جمله حرف ناقص
مایا قطرب جنون و خط و مالنحو

وقائع تاج پانزدهم شهر حبه جلوس عالمگیر شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

هنگامیکه مخرصادق بخواهی و التخبیر اذا تنقش عالمیا
از قدرت کامله حضرت آفریدگار تعالی شانه خبر داد و جازه
سیرگردون بودای الله نور السموات و الارض
در اظهار احوال جهانیان تبهریر واضح لب کشا و خبر شهید
جمعی از مخصنان شقاوت آثار چون دانهای انار از برج

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

و در همه روزان تقطع است

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

بازمانده است
فردا در این روز
بازمانده است
فردا در این روز

طلوع نموده بر مزرع هستی آن حارثان کشت خدایت
 تا بید چنانکه بالکلیه از قرب معدل التهار عفو و مجازات
 خط استوار علم انحراف و رزید حکم همان مطلق
 مهر شعاع لمعه صدور انداخت که تو پے چند باندام
 آن برج منحوس مقرر سازند تا از ارتفاع انحره خیالهای
 فاسد و اجتماع او خسته فکرهای باطل در کره دماغ اوج
 گرفتگان هواوس لاطائل احداث زود و ابه توپ صورت
 وقوع نیابد لیکن چون و دممه دیگر باستی پست پست فطرتان
 در بلند کردن زمین عذر آوردند و این عقوبت عظمی در
 عقبه بتولین افتاد هر رین روز حکم شد که و صد جا
 و مغر حرمی بدرفش امر نافذ سار عوا الی مفضرة منزلتکم
 و بشرفه نص قاطع خلق الانسان من نجل بدوزند تا غازی یا
 شجاعت شعار و مجاهدان شهامت و ثار در خالعت
 بلیغ هرگز زنده

وقل نعمتجان عالی
 بر اعدا شد تو ب
 تار و تشنه لطف ابرو تو ب
 و عیب خطای
 توبه و عیب و عدل از عیبی که
 جای توفیق برود و عیب
 از سر کلان و آری تا با
 مع استوار خطیبست
 محازی معدل التهار
 فکان انکال است و انفا
 همیشه با فضل بود و در
 بر او حکم و زبانه و در
 آگاهه آفتاب و سب
 التهار مجازاتی خط استوار
 حرارت دی تن می بود
 عقوبت سلطان جنان
 حرات با شاه است
 خالصت تهنیل از و
 برود و متواضع شد
 شاره ایست بصورت
 شار و بهار که در و
 دوزخ با نغمه و بی
 مع زبانه و در و
 کما سبب بود آن از
 بخار و در فضا از زمین
 بخار از دوزخ
 نماند از دوزخ
 حاصل که با
 اکلانه
 منقضا غضب
 در آن که قلوبیان
 در آن که قلوبیان
 در آن که قلوبیان
 در آن که قلوبیان

از سر کلان و آری تا با
 مع استوار خطیبست
 محازی معدل التهار
 فکان انکال است و انفا
 همیشه با فضل بود و در
 بر او حکم و زبانه و در
 آگاهه آفتاب و سب
 التهار مجازاتی خط استوار
 حرارت دی تن می بود
 عقوبت سلطان جنان
 حرات با شاه است
 خالصت تهنیل از و
 برود و متواضع شد
 شاره ایست بصورت
 شار و بهار که در و
 دوزخ با نغمه و بی
 مع زبانه و در و
 کما سبب بود آن از
 بخار و در فضا از زمین
 بخار از دوزخ
 نماند از دوزخ
 حاصل که با
 اکلانه
 منقضا غضب
 در آن که قلوبیان
 در آن که قلوبیان
 در آن که قلوبیان
 در آن که قلوبیان

و قانع نعمتجان عالم

عزیز و برادر و دوست و همکار
سازنده و یار و یاور علی لودیه

جمع دوستی و محبت و طهارت
جمع بختی آورده و طهارت

جمع در بختی آورده و طهارت
جمع در بختی آورده و طهارت

جمع در بختی آورده و طهارت
جمع در بختی آورده و طهارت

جمع در بختی آورده و طهارت
جمع در بختی آورده و طهارت

جمع در بختی آورده و طهارت
جمع در بختی آورده و طهارت

کلیه نوشته شده در این کتاب
در بیان و تامل و در بیان
و در بیان و تامل و در بیان
و در بیان و تامل و در بیان

جبارت و کبریا
نماز و نماز و نماز

و نماز و نماز و نماز
و نماز و نماز و نماز

و نماز و نماز و نماز
و نماز و نماز و نماز

و نماز و نماز و نماز
و نماز و نماز و نماز

و نماز و نماز و نماز
و نماز و نماز و نماز

و نماز و نماز و نماز
و نماز و نماز و نماز

و نماز و نماز و نماز
و نماز و نماز و نماز

رسیده که بندگان در گاه سلاطین سجده گاه را در بار
رفتن بر نردبان بجهت پورکش از شادی ضرورت ناموس
جسارت در طی زین با دوران عین و بر آمدن بر فراز قلع و
جستن بپایین شود و نیز درین ضمن فرط قوت و جان
و کمال سلطنت جهانی که در مزاج تقدس امتزاج مبارک و
درجات و بدن فیض مسکن همایون و امیر البرکات بموج
نور علی نور فرامهم است بر کافه خلایق اعم از موافق و منافی
ظاهر و باهر گرد و بنا برین حکم بلند مرتبت سامی منزلت
غز زول یافت تا نزد بانی محکم چون اساس خلافت در
سلطنت حاضر آورند و خاصان در گاه بستون بارگاه
نصب کردند خود بنفس نفیس همچو حضرت کلیم که بر طور سینا
بر آید یا خود جناب مسیح که بر فلک عروج فرماید بالا رفته
مانند شدید القوی که از فون سما بر سطح خراب مبوط نماید

و در بیان و تامل و در بیان
و در بیان و تامل و در بیان
و در بیان و تامل و در بیان
و در بیان و تامل و در بیان

